واقع فی الوسط نبضی است که هنگام نوع سکون حرکت کند
نملی نبضی است که ابتدا کند از نقصان نزد ما و بتدریج
بتدریج از نزد ما و تا فرود آید منقصان کوتا دو دوم
موش از طرف کنده هم متصل اند لهذا این را نبض الفار
گویند یعنی دو دم موش مطرقی نبضی است که بعد
نوع از انگشت جدا شده فوراً باز به انگشت برسد پس حرکت
انقباضی نماید و حرکت انبساطی وی بنا بر احداث دو دفعه
متواتره مشابه است به تک آهنگران و این را ذو القرعتین
نیز گویند مرتعد نبضی است که چون رعد محسوس شود
و این همه نبض ها از متساری یا مرتعد دلالت دارند بر سوی
حال مریض تمام شد رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر
بدانکه تفسره فضله هضم دوم است که از جگر بسوی مثانه و گرده
دفع میشود و تفسره دلالت میکند بر احوال کبد و مثانه و گرده
و ماده که در عروق است و تفسره را دلیل و قاروره و بول
نیز گویند

از نیرنگ گویند بدانکه طب از تفسره هفت چیز جوید اول لون دویم
قوام سیویم صاف و کدورت چهارم رائحه پنجم زبد
ششم رسوب هفتم مقدار بول یکی لون است و طبقات
لون پنج است یکی از آن اصفر است و اقسام آن شش است
چنانچه تبنی و اترجی و اشقر و نارنجی و ناری و زعفرانی
سبب تبنی شور هضم است و سبب اترجی نیکی هضم و سبب
اشقر زیادتی حرارت و سبب نارنجی و زعفرانی و ناری
زیادتی حرارت است نزدیک که قتل و است دویم از آن احمر است
و طبقات آن چهار است چنانچه اصهب و وردی
و احمر قانی و احمر اقتم سبب اصهب غلبه خون است
وردی بسیاری خون و حرارت است و سبب احمر قانی
و احمر اقتم شدت دم و حرارت است و گاهی باشد
بول سرخ لکن برودت چنانچه در فالج و سوره القنیه
برای کم عدد شدن دم از بول سیویم از آن اخضر است

واقسام آن پنج است فستقی و اسمانجونی و نیلی و کراثی و زنگاری سبب فستقی برودت و سبب اسمانجونی زنگاری برد است و سبب نیلی شدت برد است و سبب کراثی احتراق اشد است وچهارم از آن اسود است و طبقات آن چهار است الاسود السالک من طریق الزعفرانیه والاسود الاخذ من القتمة والاسود الاخذ من الخضرت والاسود الضارب الی البیاض سبب اسود زعفرانیه صفرا است که سودا شده و سبب اسود قاتم دم است که سودا شده و سبب اسود اخضر سودا است که سودا شود و سبب اسود ابیض بلغم است که سودا شده وپنجم از آن ابیض است و آن بر دو قسم است ابیض حقیقی و ابیض بشعف و سبب ابیض حقیقی غلبه بلغم و بر دو وجه است شحم است و سبب مشف عدم تصرف کردن است در آب باشد که باز دارد نفوذ شئی صانع را ابدا که

منی البنت

تبنی آنست که مانند رنگ آب کاه باشد اُترجی آنست که مانند
در صفرت پوست ترنج باشد و اشقر آنست که مانند زر و مایل بسرخی
باشد و نارنجی نوعیست اصفر که نسبت باشقر مایلتر بحمرت و اتراقی
بود و ناری نسبت بنارنجی مایلترست بحمرت و زعفرانی آنست
که مشابه آب زعفران باشد که زعفران را سائیده تر کرده باشند
و حمرت آن زائد از ناری میباشد و صهب نوعیست که کم باشند
حمرت قریب بیاض و وردی رنگ مشابه بگل سرخ و حمرت
فوقتر میباشد از اصهب و قانی نوعیست که سرخی غالب بود
و اقتم نوعیست بسیار سرخ که بسیاهی زند مع حمرت یعنی
نیز یکی و شفقی رنگست زرد که بسیاهی اندک زند و از دو اسما
کحلی نوعیست سیاه سفیدی آمیز مشابه بلون سرمه
که مردم از آن اکتحال میکنند رنگ آسمان است و نیلجی رنگست
مشابه بلون آبی که نیل در آن مذاب باشد و کراثی آنست
که مشابه رنگ کندنا باشد و بخاری نوعیست که از حمرت

مایل بود ببیاض الاسود السالک من طریق الزعفرا
سیاهیست که رسیده باشد از طریق زعفرانی یعنی نخست
بول اصفر زعفرانی بوده باشد و پس از ان سیاه شود
والاسود الاخذ من القتمة یعنی سیاهی که حاصل شود از احمر
اقتم والاخذ من الخضرة ای سیاهی که از بول سبز حاصل اید
والاسود الضارب الی البیاض سیاهیست که از سپیدی
حاصل شده باشد یعنی نخست سپید بود و پس از ان
سیاه گردد و ابیض حقیقی انست که ذی لون و مفرق
بصر بود چنانچه بیاض کاغذ و ابیض ناحقیقی بر دو قسم است
یکی انکه ذی لون نباشد هر گز مانند هوا و فلک و مانع
نشود نفوذ بصر را یعنی دیده شود همه شی را که عقب انشی
باشد دوم انکه ذی لون نباشد و مفرق بصر نشود و بصارت
مانع نشود چنانچه اب صاف دوم قوام اب و ان بر سه
نوع است یکی انکه رقیق و سبب ان عدم نضج است یا سده

دوم غلیظ است و سبب آن کثرت اخلاط با عدم نضج
نسیم معتدل و آن دلالت میکند بر تنگی حال نسیم صفا
و کدورت است پس اول سبب قلت امتیاز
مواد غلیظست و سکون اخلاط و کدورت سبب آن
مختلط شدن اجزای ارضیست و عدم نضج مدانکه صفا
حالتیست که با او نفوذ نظر در جسم سیال با سانی نشود
و کدورت حالتیست که با او نفوذ نظر در جسم سیال با سانی
نشود **چهارم رایحه است** و آن بر چهار قسم است اول قلیل
الرائحه پس سبب آن سردی مزاج است یا ضعف حرارت
غریزی دوم حامض الرائحه است و سبب آن حرارت
غریبه است که داخل شود در اخلاط بارده جواهر نسیم
حلو الرائحه است و سبب آن زیادتی دمست چهارم
منتن الرائحه و سبب آن قرحه یا عفونت است اینجم رنگست
پس کثافت و دیر بقای آن دلالت میکند بر ترکز و حبث

اخلاط و بسیاری آن دلالت میکند بر ریح ششم رسوب است
و آن جوهریست غلیظ‌تر از مائیت منحدر از مائیت و رسوب
بر سه قسم است عام و متعلق و راسب اما عام پس
بالای بول می‌ایستد و متعلق که باشد در میان قاروره
و راسب که ته‌نشین شود و رسوب بر دو قسم است
طبیعی و غیر طبیعی اما رسوب طبیعی آنست که سفید متصل الاجزاء
متخلخل باشد و قتیکه بجنبانند منبسط شود در زودی و غیر طبیعی آنست
که ضد آن باشد و رسوب غیر طبیعی آنست که خراطی باشد
و آن شبیه است بقشور و دلالت میکند بر انخراط کلیه
یا خراشیده شدن اعضاء اصلیه و مثانه و دشتشی
مثانه است بر ریح الخراطت میکند بر احراق دم یا دوبیلان
اعضاء و دخانه و لحمی یعنی باشد قطعه گوشت بر آید و سبب آن
سبب گرشتی است و دشتشی یعنی جرب بر آید و سبب
آن دوبان است و مدی یعنی مانند ریم باشد دلالت میکند
بر انفجار

بر انفجار قرحه و مخاطی مانند بنی بر آید و دلالت میکند بر خلط غلیظ
و شعری مانند موی تابشد و سبب آن بسته شدن رطوبات
در طول و عرض یعنی مانند بار بهار بود اگر صمغ منفوخ باشد و سبب آن
ضعف معده است و رملی یعنی سنگریزه مانند باشد و دلالت
میکند بر حصات منعقده یا در انعقاد و رمادی یعنی خاکستری
باشد و نشان میدهد بر بلغم یا مده و علقی و دموی هر دو یک معنی
دارد یعنی مانند دم بر آید پس اگر باشد شدید التمازجت دلالت
میکند بر ضعف کبد و اگر خلاف این باشد نشان میدهد
بر جراحت مجری بول هفتم مقدار بول است پس کثرت
مقدار آن دلالت میکند بر ذوبان اعضا یا استفراغ فضول
زائده و قلت مقدار آن نشان میدهد بر خشکی یا قلت
مواد و تحلیل کثیر یا انصراف ماده بسوی دیگر و معتدل مقدار آن
دلالت میکند بر جاری بودن بر مجرای طبیعی تمام شد تمت تمام شد